

## گم شدن شبلی از بغداد

گم شد از بغداد شبلی چندگاه  
کس بسوی او کجا می‌برد راه  
باز جستندش به هر موضع بسی  
در مخنث خانه‌ای دیدش کسی  
در میان آن گروهی بی‌ادب  
چشم‌تر بنشسته بود و خشک لب  
سایلی گفت ای برنگ راز جوی  
این چه جای تست آخر بازگوی  
گفت این قومند چون تردامنی  
در ره دنیا نه مرد و نه زنی  
من چو ایشانم، ولی در راه دین  
نه زنی در دین نه مردی چند ازین  
گم شدم در ناجوانمردی خویش  
شرم می‌دارم من از مردی خویش  
هرک جان خویش را آگاه کرد  
ریش خود دستارخوان راه کرد  
همچو مردان دل خرد کرد اختیار  
کرد بر استادگان عزت نثار  
گر تو بیش آیی ز مویی در نظر  
خویشان را از بتی باشی بتر  
مدح و ذمت گر تفاوت می‌کند  
بتگری باشی که او بت می‌کند  
گر تو حق را بنده، بت‌گر مباحش  
و تو مرد ایزدی، آزر مباحش  
نیست ممکن در میان خاص و عام  
از مقام بندگی برتر مقام  
بندگی کن بیش از این دعوی مجوی  
مرد حق شو، عزت از عزای مجوی  
چون ترا صد بت بود در زیر دلق  
چون نمایی خویش را صوفی به خلق  
ای مخنث، جامهٔ مردان مدار  
خویش را زین بیش سرگردان مدار